

« امریکائی ها »

محمد حسینی

۱۷ اسفندماه ۱۳۸۶ برابر با ۷ مارس ۲۰۰۸

چند هفته پیش بیانیه ای با عنوان زیر بر روی سایت های اینترنتی ظاهر شد:

هشدار ۳۷۰ شخصیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دانشجویی درباره
تضعیف حاکمیت ملی ایران

چنانچه هم میهنان بخواهند متن کامل این بیانیه را مطالعه کنند می توانند به لینک زیر در
آرشیو سایت اخبار روز مراجعه کنند:

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=13435>

به متن و موضوع آن بیانیه که جای بحث و بررسی فراوان دارد در این نوشتار کاری ندارم،
ولی به نام و نشان ۳۷۰ شخصیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دانشجویی در ایران بلا دیده و
مردم ستم دیده می اندیشم که چگونه در زیر یک سقف، کنار همدیگر نشسته و برای تضعیف
حاکمیت ملی ایران دل می سوزانند و هشدار می دهند. تو گوئی حاکمیت ملی وجود دارد
و حال باید از تضعیف آن پیشگیری کرد!

در میان ۳۷۰ تن شخصیت های جاسنگین که در پایین این نوشتار دیده می شود فقط نام ۲ تن
را که با حروف سرخ برجسته کرده ام بر می گزینم: (۱) محمد بسته نگار و (۲) ابراهیم
یزدی!

(۱) محمد بسته نگار:

کتاب محمد بسته نگار، «مصدق و حاکمیت ملت» در ۹۸۴ صفحه اکنون قریب ۴ سال
است که در گوشه میزم قرار دارد و دائم به دلایل متفاوت به آن سر می زنم. کتابی است بس
ارزشمند. بار دیگر آن را بر می دارم و در «پیش گفتار» چنین می خوانم:

موضوع این کتاب پیرامون اعمال حق حاکمیت مردم در دوران زمامداری
دکتر مصدق است تا معلوم گردد که ملت ما چه مسیری را در بستر مبارزاتی
خود طی نموده تا بتواند به برقراری چنین حکومتی موفق شود، و در عین حال

این حکومت واسطه و حلقه ای شد بین مبارزات قبل از دوران نهضت ملی و مبارزات دوران بعد که به گفته مرحوم طالقانی:

« دکتر مصدق، نام او، راه و روش او مجموعه ایست از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران، دکتر مصدق در پی نهضت های پیش از خود و ادامه نهضت های پس از وفاتش حلقه ای و واسطه ای بود برای ادامه نهضت مردم ایران بر علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار »

و هم او در صفحه ۵۲۷ کتاب خود این گفته مصدق بزرگ را درج کرده است که:

۹. هیچ وقت زیر بار **امریکائی ها** نمی روم. تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می کنم. (تأکید با رنگ سرخ **"امریکائی ها"** از اینجانب است)

... اما این که فرمودید وقتی که امریکائی ها با ما همراهی بکنند باید از مرام ملی و اسقلال خودمان صرف نظر کنیم بنده هیچ وقت زیر بار این مطلب نمی روم (صحیح است)

من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می کنم (احسنت) و من از این کار صرف نظر نمی کنم آن ملتی را که نوکر و بنده یک کمپانی بشود آن را یک ملت جلو رفته نمی گویند، ملت عقب رفته می گویند و بنده ننگ دارم که بگویند به ملل عقب افتاده می خواهند کمک و همراهی بکنند این برای ایران ننگ است که به یک دولت مثل من پول بدهند و بگویند این ملت عقب افتاده است. (صحیح است) یعنی ملتی که نمی تواند اساسا خودش را اداره بکند. آقایان ما چه نداریم که دیگران دارند؟ من خدا را شاهد می طلبم از توی طیاره وقتی چشمم به دره نیل افتاد و دره نیل را با آنچه را که درباره خوزستان شنیده ام مقایسه کردم دیدم اگر همین خوزستان را که ما امروز از کمپانی گرفته ایم زراعت بکنیم ما می توانیم به قدر مصر از خوزستان عایدی ببریم

(صحیح است) حال ما نفت نداشته باشیم، خوزستان را که امروز داریم. این خوزستان را کمپانی پنجاه سال، یک صحرای لم یزرع کرده، یک صحرایی که نگذاشت یک نفر در آنجا بتواند زراعت بکند برای این که یک استفاده نامشروعی از نفت ما ببرد و اگر آن ها با نفت ما موافقت نکنند و نفت ما را نخرند و نفت ما در تعطیل بیفتد، همین خوزستانی که شما از دست شرکت نفت خلاص کرده اید همان کافی است که وضع شما را برای آتیه از هر حیث تأمین کند.

و (۲) **ابراهیم یزدی :**

در جلد دوم ترجمه کتاب « "Devil's Came" (بازی شیطان) نویسنده آقای رابرت دریفوس (Robert Dreyfuss)، مترجم آقای فریدون گیلانی صفحه ۷۵ تا ۷۸ می خوانیم:

ریچرد کوتام و «امریکائی ها»

یکی از مقام های سابق ایالات متحده که سعی کرد "ذهنیت شیعه" را بفهمد، "ریچرد کوتام" بود. در آغاز و میانه ی دهه پنجاه، کوتام عضو تیم عملیات محرمانه ی سی آی اِ در ایران بود. جان ولر که در اواخر سال ۱۹۴۰ و اوائل دهه پنجاه رئیس ایستگاه سی آی اِ در ایران بود می گوید "ریچرد کوتام افسر پوششی من بود." کوتام در سال ۱۹۵۸ استاد دانشگاه "پیتسبورگ" شد، اما سی آی اِ را رها نکرد و از حضور در توطئه های محرمانه نیز فاصله ای نگرفت. در خلال سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، کوتام رابطه ای تنگاتنگی با مخالفان حکومت ایران، از جبهه ملی بگیرید، تا چهره های رهبری مذهبی داشت. بخصوص زمانی که انقلاب در حال آشکار شدن بود، با دو مرد که در سال ۱۹۷۸ در پاریس به خدمت خمینی در آمدند و از نزدیک ترین محارم و چوب بست های او بودند، نزدیک شد. آن دو مرد "ابراهیم یزدی" و "صادق قطب زاده" بودند که اسم مستعارشان در سی آی اِ **"امریکائی ها"** بود. هر دو عنصر، سال های بسیاری را در ایالات متحده گذرانده بودند، یا به ایالات متحده می رفتند، و هر دو، با انجمن دانشجویان مسلمان وابسته به اخوان

المسلمین که ابراهیم یزدی در سال ۱۹۶۳ آن را ایجاد کرده بود کار می کردند...

از خود می پرسم چگونه ممکن است **محمد بسته نگار** و بسیاری از آن شخصیت هائی که خود را به جوانان ایران به عنوان زنان و مردان پیرو راه مصدق معرفی کرده اند با **ابراهیم یزدی** آنهم بر سر "**حاکمیت ملی**" هم فکر و هم سخن شوند و زیر یک بیانیه را امضاء کنند؟! آیا اگر زنده یادان دکتر محمد مصدق و دکتر حسین فاطمی و دیگر فداکاران "**حاکمیت ملی**" ایران در میان ما بودند حاضر می شدند با **ابراهیم یزدی** با توجه به اسنادی که در رابطه با همکاری نزدیک وی با سی آی امنتشر شده هم عهد و هم نشین و هم عقیده شوند؟! . . جواب منفی است. اگر چنین بود نه مصدق، مصدق بود و نه فاطمی، فاطمی.

به خاطر آوردم جمعی عطار و بقال و تخته گیوه کش و طلبه و واعظ و تاجر و دیگر صاحبان مشاغل را که با اندیشه ای نو در عصر روز دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ هجری مخفیانه در باغ میرزا سلیمان خان میکده گرد هم آمده و هسته انقلاب مشروطیت را تشکیل داده بودند. در آن روزها چنان که در تاریخ آمده مجالس کوچک آزادیخواهان در مرکز شهرهای بزرگ بطور خفا تشکیل می یافت ولی از ترس مأموران دولت و جاسوسان جرأت عرض وجود کردن نداشتند و حتی در پیش مردانی که در حسن نیت آن ها تردید نبود، از اظهار عقیده خودداری می کردند. از اینرو آزادیخواهان ایران بطور انزوا و دور از یکدیگر می زیستند و یکدیگر را نمی شناختند و از همکاری جمعی محروم بودند. دکتر مهدی ملک زاده در اینباره در تاریخ انقلاب مشروطیت می نویسد:

« رهبران آزادیخواهان که از دیرزمانی باهم سر و سری داشتند و در مجامع سری گرد هم جمع می شدند با همان حسّ سیاسی که اشاره کردیم موقع را مناسب دیدند که این گروه منزوی و منفرد و بی سروسامان را گرد هم جمع کرده و بر طبق اساسنامه ای که تهیه کرده بودند شروع به فعالیت اجتماعی نمایند.

ولی در آن دوره وحشت و استبداد برای عملی کردن آن منظور خطرناک احتیاط لازم و اطمینان از افراد کمال ضرورت را داشت زیرا اگر نقشه ای که در پیش داشتند کشف می شد و عقیم می گشت نه فقط اکثر روشنفکران دچار بدبختی و حبس و مرگ می شدند بلکه آرزو و آمالی که سال ها در دل و جان خود می پروراندند از میان می رفت و جنین آزادی که در دل ها پرورش یافته بود هنوز پا به دنیا نگذاشته سقط می شد.»

دکتر ملک زاده در جای دیگر از این داستان آموزنده و شورانگیز چنین نگاشته است که:

سیدجمال الدین [سیدجمال الدین واعظ] از زیر عبای خود یک پرچم ایران که در روی آن با خط درشت نوشته شده بود «**قانون - عدالت**» بیرون آورد و در کنار قرآن مجید گذارد سپس هریک از متحدین با احترام و حال شوق و جذبه پیش رفتند و با یک دست کلام الله مجید و با دست دیگر پرچم ایران را بلند کرده و در مقابل خداوند که قرآن نماینده او بود و وطن که پرچم ایران مظهر آن شناخته می شد قسم یاد کردند که در کتمان اسرار جمعیت استوار باشند و یک دل و یک جان در راه به دست آوردن **قانون و عدالت** و بر هم زدن دستگاه ظلم و بیدادگری کوشش نمایند.

پس از آنکه مراسم سوگند تمام شد متحدین با چشم های اشک آلود که آثار شعف و امیدواری از آن تابش می کرد، یکدیگر را چون یاران مهربان در بر گرفتند و چون کسانی که در عالم تازه ای قدم نهاده به راز و نیاز پرداختند.

همینکه هیجانی که در نتیجه آن اتحاد و یگانگی در دل ها ایجاد شده بود قدری تخفیف یافت ملک المتکلمین جماعت را دعوت به سکوت و نشستن نمود و چنین گفت:

برادران وقت تنگ است و دشمن در کمین، ما جان خود را در کف نهاده و تقدیرات آینده ایران عزیز را عهده دار شده

ایم، باید زودتر شروع به کار کرد و از فرصت استفاده نمود و آرزوهای دیرینه را که در دل های همه ما نهفته است و گاه گاهی با اشک چشم و آه های سوزناک تظاهر می کرده، با فداکاری و خون موجودیت بدهیم و پرچم آزادی را به اهتزاز در آوریم.

اینک با اجازه آن برادران به تعلیم خط مشی و راهی که باید پیش گرفت می پردازیم.

دکتر مهدی ملک زاده در شرح این داستان پر شور از جمله متذکر می شود که :
« . . . آن جلسه بیش از پنج ساعت طول کشید و بدون آنکه سر و صدائی بلند شود و یا چنانچه عادت ایرانیان است ایراد و اعتراضی به یکدیگر نمایند یا خودنمایی کنند و یا از گفته یکدیگر انتقاد نمایند در مقابل کف زدن و مسرت خاتمه یافت.»
اشاره به بخشی از گفته های شرکت کنندگان در آن جلسه به نقل از نوشته های دکتر ملک زاده در زیر بی مناسبت نیست:

سیدجمال واعظ:

« ای یاران صمیمی و دوستان عدالت و آزادی، ایران بر سر دوراهی مرگ و حیات است و انتخاب یکی از این دو راه در دست شماست یا باید مستقل و سرافراز و آزاد زیست و یا باید به بندگی و محو شدن تن در داد.»

میرعبدالرزاق سدهی که شغلش تخت گیوه درست کردن بود

«ما از عقاید و آرزوهای یکدیگر کاملاً آگاهیم و از مصائب و سختیهایی که هریک از ما در راه ایمان خود کشیده ایم مطلع هستیم و فساد دستگاه ستمگری و استبداد را می دانیم و نفوذی که اجانب در رگ و ریشه این سامان پیدا کرده برای همه ما روشن و غیر قابل بحث است و همه ما بر این عقیده هستیم که تا این دستگاه ظلم و ستمگری از میان نرود و امور کشور ایران به دست مردان وطن پرست و عاقل

و عدالتخواه نیفتد و به جای اراده شخصی، قانون در مملکت حکومت نکند حیات و بقای ایران ممتنع و بلکه محال است.»

آقای میرزا محسن گفت:

«جز با یک جنبش ملی و از خودگذشتگی و فداکاری این کشتی شکسته را به ساحل نجات نمی توان رسانید.»

حاجی شیخ مهدی گفت:

« در آنچه گفته شد همه ما همصدا و هماهنگ هستیم و امتحانی که در سال های دراز داده ایم کافی است که ثبات قدم و استقامت ما را در راه بوجود آوردن عدالت به ثبوت برساند، پس هرچه در این راه گفته شود صرف وقت و حماسه سرائی است، چیزی که باید در اطراف آن گفتگو کنیم و تصمیم بگیریم این است که به چه وسیله می توانیم این دستگاه فاسد و ستمگری را واژگون نماییم و بجای او کاخ رفیع عدالت را بنیاد کنیم.»

حاجی میرزا علیمحمد دولت آبادی اظهار داشت:

« مشکل ما در این است که آزادیخواهان حقیقی و طرفداران حکومت قانون بسیار نادرند و آنهایی هم که به آن اصل معتقدند قوت و قدرتی ندارند و عده ای از آنها از طرف **ملاهای ریاکار و دنیاپرست** به سوء عقیده معرفی شده اند، پس چگونه می توانیم این دستگاه عظیم را که هزاران سال است در روی اصول استبداد و خودسری استوار است واژگون کنیم و راهی را که پیش گرفته ایم پایان برسانیم.»

ملک المتکلمین برای خاتمه دادن به جلسه چنین بیان نمود:

«ما سالهاست که در این امر مهم که مقصد و منظور همه ماست مطالعه و دقت کامل کرده ایم و برای پیدا کردن راه و چاره اندیشه ها نموده ایم و مطالعات ما به این نتیجه که یک حقیقت مسلمی است رسیده است که هر قدر مردان خیرخواه و روشنفکر، به نیروی معنوی و ایمان مجهز باشند بدون بدست آوردن قدرت و قوت در هیچ کاری کامیاب نمی شوند، چنانچه انبیا و پیغمبران که برگزیدگان پروردگار بودند تا قدرت و نیرو بدست نیاوردند به توسعه و نشر احکام الهی نائل نشدند، در این مملکت نفرین شده مردم همه در خواب غفلت و بیخردی هستند و زیر بار ظلم جان می کنند و این تحمل ظلم را زندگانی عادی و طبیعی می دانند و چون ظلمی به آنها می شود دل خود را به این خوش می کنند که بگویند، خداوند اینطور مقدر فرموده. اختیار و زمام این مردم جاهل در دست حکومت و روحانیون است و آلت بدون اراده آن دو مقام هستند و فعلا از طبقه عوام برای منظوری که در پیش گرفته ایم کاری ساخته نیست. قدرت در این مملکت به دست دو طبقه است، یکی دولتیها و دیگری روحانیون و تا حال این دو طبقه بواسطه سازشی که باهم دارند در مملکت حکومت می کنند. ما با تفکر و تعقل و مطالعه زیاد به این نتیجه رسیده ایم که چون هدف ما حق و حقیقت است و خیر دنیا و آخرت و نجات وطن و سعادت ملت در آن است باید به تمام وسایل ممکنه برای رسیدن به منظور متوسل شویم و طبقه ای را که افکار و منافعشان با ما نزدیکتر است جمع نموده بر نیروی خود بیافزاییم و با سعی و کوشش از راه تبلیغ افکار و نشر عقاید و نشان دادن مفاسد استبداد و بر ملا کردن اعمال جابران نهضتی بر پا نماییم.»

در صفحه ۱۰۴ کتاب آقای محمد بسته نگار وصیتنامه دکتر حسین فاطمی را خطاب به حسین آزموده و دیگر افسرانی که به امر محمد رضا شاه و اشرف و دیگر درباریان برای تیرباران

کردن تن تبارش آمده بودند برای چندمین بار می خوانم. به صفحه ۱۰۵ می رسم، آنجائی که دکتر فاطمی خطاب به افسران می گوید:

«... آقایان افسران در آخرین ساعت حیات هیچ محکومی در مقام تظاهر و عوامفریبی آن هم برای مأموران اعدام خود بر نمی آید آنچه به شما در این ساعت که از حیات خود نومید و به مرگ خود یقین دارم می گویم از صمیم دل و از روی حقیقت و ایمان است. ما از نهضتی که در این کشور به پیشوایی دکتر مصدق شروع کردیم هیچ قصد و غرضی جز تأمین عزّت و استقلال مملکت و قطع نفوذ اجانب و سعادت و سربلندی ملت ایران نداشتیم ما در پی جاه و مقام و آس و پلو نبودیم. رهبر بزرگ ما هفتادسال سابقه شرافت و تقوا و وطن پرستی و جهاد و مبارزه با قلدران و زورگویان داخلی و خارجی دارد. او در راه نجات ایران از همه چیز صرف نظر کرده و حاضر است تا آخرین قطره خون خود را برای ایران بدهد.

آقایان افسران، کار کشور ما بر اثر صدسال استعمار به جائی رسیده بود که بیگانگان یک شاه را از روی تخت سلطنت برداشتند و شاه فعلی را به جای او گذاشتند...

آقایان افسران من به حیات خود علاقه ندارم ولی می خواهم به شما یک نصیحت بکنم، تشکیل ارتش و تربیت افسر در تمام دنیا برای حفظ استقلال کشور است. آیا شما که این لباس پرافتخار را به تن کرده اید متوجه این وظیفه هستید؟ آیا شما می دانید که دوباره کشور شما به دست جاسوسان و نوکران و جیره خواران سفارت انگلیس افتاد؟ آیا شما می دانید که حکومت فعلی چهل سال دیگر ایران را به اسارت بیگانگان داده و افرادی که در راه تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور جانبازی کرده اند به دست شما می کشند؟ آقایان افسران می دانید من چرا کشته می شوم؟ من برای این کشته می شوم که اولین اقدام من در وزارت خارجه به دستور پیشوای نهضت ملی

بستن سفارت و قنصل خانه های انگلیس در ایران بود و بنا به گفته پیشوای ما سرنوشت جبهه ملی باید سرمشق مردانی شود که در خاورمیانه برعلیه مظالم انگلیس قیام کنند... ولی به هیچ وجه مأیوس نیستم و یقین دارم که خون من درس عبرتی برای هزاران جوان ایرانی شده و آن ها با تأییدات متعال قادر و عادل انتقام این ملت ستمدیده را از استعمار انگلستان و ایادی ناپاک او خواهند گرفت..... ما برای آن قیام کردیم که ایران را متحد کرده و دست خارجی را از کشور کوتاه کنیم و معتقد بودیم اگر در گذشته بعضی از هموطنان ما در اثر فشار اجانب تحت نفوذ آن ها قرار گرفته اند و منویات آن ها را اجرا کرده اند بعد از آنکه به نهضت استقلال نائل شدیم رویه سابق را ترک خواهند گفت ولی افسوس که عاقبت گرگ زاده گرگ شود....

برای هر قطره خون پاک دکتر حسین فاطمی باید به وسعت دریا خون گریست. دکتر فاطمی از سرنوشت جبهه ملی پس از تیرباران شدن خویش بیخبر بود. او گمان می کرد پس از کودتا و زندانی شدن مصدق بزرگ و تیرباران شدن خویش جبهه ملی با آن کارنامه درخشان به تاریخ می پیوندد و این خاطره خوش اتحاد ملی با ارزش و اعتباری که داشت به صورت سرمشق و چراغ راه آینده باقی می ماند. زیرا با گفتن این جمله که:

**بنا به گفته پیشوای ما سرنوشت جبهه ملی باید
سرمشق مردانی شود که در خاورمیانه برعلیه مظالم
انگلیس قیام کنند.**

سرنوشتی را برای جبهه ملی ایران مدّ نظر داشت که در روزهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد بدان رسیده بود نه آنکه امروزه بدان سرنگون شده است. او نه میدانست، نه می خواست و نه تصور می کرد که یک روز ملیون ایران در زمره **امریکائی هائی** در خواهند آمد که **ابراهیم یزدی** افسار به گردنشان می زند و به دنبال خود به خدمت بیگانه وا می دارد.

زیرکی را گفتم این احوال بین! خندید و گفت صعب روزی!، بوالعجب کاری! پریشان عالمی!

و این است امضاء کنندگان بیانیه؛

هشدار ۳۷۰ شخصیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دانشجویی درباره
تضعیف حاکمیت ملی ایران

خود قضاوت کنید:

هاشم آعاجری ، محمد آزادی ، محمد آقازاده، سامر آقایی، فریدون آقاسی، سعید آل آقا، عباس ابوذری، هادی احتشامی، منوچهر احتشامی، حمید احراری، بابک احمدی، نعمت احمدی، طاهر احمدزاده، حسن احمدی، محسن احمدی، محمود احمدیان، محمدرضا احمدی نیا، مصطفی اخلاقی، ساجد اردبیلی، حسن اسدی، رشید اسماعیلی، فرزانه اسکندری، یدالله اسلامی، مرتضی اشفاق، حمید آصفی، حسن افتخار اردبیلی، محمدمهدی اردهالی، جلال اقتداری، اعظم اکبرزاده، زهرا اکبرزاده، علی رضا اکبرزادگان، علی اکرمی، محمود امیر احمدی، امین احمدیان، مهدی امینی زاده، عباس امیرانتظام، نیره انصاری، حجت انصاری، حسین انصاری راد، عبدالمجید الهامی، کمال الدین بازرگانی، پروین بختیار نژاد، اکبر بدیع زادگان، رحمت الله برهانی، ابوالفضل بازرگان، عبدالعلی بازرگان، فرشته بازرگان، محمد نوید بازرگان، ملکه بازرگان، فتانه بازرگان، مختار باطولی، روح اله باقرآبادی، ایرج باقرزاده، ایمان براتیان، محمد بذرپور، **محمد بسته نگار**، مهدی بسته نگار، محمد حسین بنی اسدی، عماد بهاور، حمید بهشتی، محمد بهزادی، بهروز برومند، محمد بهفروزی، راضیه بوستانکار، مرضیه بوستانکار، جلال بهرامی، صفا بیطرف، مسعود پدram، عباس پورآظهري، رضا پویان، حبیب الله پیمان، مجید پیمان، عبدالرضا تاجیک، عباس تاج الدینی، هادی تفنگچی، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، محمدرضا توسلی، رضا تهرانی، مجید جابری، علی جمالی، فرشته جمشیدی، مجتبی جهانی، فرانک چالاک، رضا حاجی، مجید حاجی بابائی، علی حاجی قاسمی، بهمن حافظی، طه حجازی، حمید حدیثی، علی حدیثی، حسین حریری، آیدین حسنلو، بهزاد حق پناه، جمشید حقگو، وحید حقیقی، جلال حجتی، علی حکمت، منیژه حکمت، ابوالفضل حکیمی، عبدالکریم حکیمی، مجید حکیمی، محمد رضا حمسی، فخرالدین حیدریان، جعفر خائف، نبی اله خانزاده مرخالی، ابراهیم خدادادی، مهدی خدادادی، امیر خرم، حسین خطیبی، محمد خطیبی، مجتبی خندان، ابراهیم خوش سیرت سلیمی، اسماعیل خوش محمدی، هوشنگ خیراندیش، محمدعلی دادخواه، محمد دادر، رسول دادمهر، محمد دادیزاده، محمدمهدی دانشیان، محمد حسن داوودی، محمود درد کشان، محمود دل آسایی، امیرخسرو دلیرثانی، عباس دهقان نژاد، مصیب دوانی، ابراهیم دینوی، امیر رزاقی، محمد صادق ربانی، تقی رحمانی، فاطمه رحمانی، منصور رسولی، جواد رحیم پور، محمدجواد رجائیان، علیرضا رجایی، سهراب رزاقی، عبدالله رضایی، محمد صادق رسولی، احد رضائی، اصغر رضائی، بیوک رضائی، محمد رضائی، بهمن رضا خانی، اشکان رضوی، حسین رفیعی، مهدی رهنما، رضا رئیس طوسی، فیض الله رنجبر نیا، نفیسه زارع کهن، جمال زره ساز، علی زرین، اکبر زمانی، محمد ابراهیم زمانی، محمود زندیان، پرویز زندی نیا، احمد زیدآبادی، محمد رضا زهدی، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، نسرين ستوده، عزت الله سبحانی، فریدون سبحانی، هاله سبحانی، محمد سرچمی، عیسی سحر خیز، بیوک سعیدی، علی اشرف سلطانی آذر، عبدالفتاح سلطانی، مرتضی سلطانیه، محمد جواد سلیمانی، علی سیاسی راد، مهرداد سیدعسگری، سید محمد علی سیفزاده، محمود بصیر شاددل، ابراهیم شاکری، تقی شامخی، علی شاملومحمودی، محمد شانه چی، حسین شاه حسینی، حسین شاه اویسی، محمد شریف، جواد شرف الدینی، کاظم شکری، مازیار شکوری گیلچالان، الله وردی شمبوری، ماشا الله شمس الواعظین، احمد شهمت دار، حسن شهبازی، صابر شیخلو، فیروزه صابر، هدی صابر، محمد صاحب محمدی، محمد صادقی، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجواد، رضا صدر، علی صفایی فر، بیژن صفسری، سمیرا صدری، حمیدرضا صمدی، مظفر صفری، مهدی صراف، فضل

الله صلواتی، کیوان صمیمی، باقر صدری‌نیا، جلیل ضرابی، علی اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، اعظم طالقانی،
 حسام طالقانی، طاهره طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، رؤف طاهری، محمد طاهری، امیر طیرانی، کیان
 ظهرا، سیدجعفر عباس‌زادگان، شیرین عبادی، مهدی عربشاهی، روئین عطوفت، باقر علانی، علی رضا علوی تبار،
 علی علوی، محمدباقر علوی، رضا علیجانی، علی عزیزاده نائینی، محمد جعفر عمادی، محمود عمرانی، علی اصغر
 غروی، علیرضا غروی، ماجد غروی، سعید غفارزاده، محمدحسین غفارزاده، علی غفرانی، مهدی غنی، فریده غیرت،
 باقر فتحعلی بیگی، حسن فرهودی‌نیا، ارسلان فلاح، مقصود فراستخواه، پویان فخرآیی، مهدی فخرزاده، غفار فرزندی،
 شهین فرزین پژوه، حسن فرح آبادی، لیلی فرهاد پور، ابوالقاسم فروزان، فاطمه فرهنگ خواه، حسن فرید اعلم، بهرام
 فیاضی، احمد قابل، حسین قاضیان، عباس قائم الصباحی، علی قدیمی، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، مهدی قلی‌زاده
 اقدم، عبدالحسین قمی زاده، رحمانقلی قلی زاده، عبدالمجید قندی زاده، نظام الدین قهاری، مصطفی قهرمانی، حجت الله
 قیاسی، محمود قیصری، رحمان کارگشا، اسداله کارشناس، امیر حسین کاظمی، مرتضی کاظمیان، هادی کحال‌زاده،
 محسن کدیور، خسرو کردپور، مسعود کردپور، علی کرمی، علیرضا کرماتی، فریدون کشکولی، پروین کهزادی،
 یعقوب کوثری، ابوالقاسم کیا، بهناز کیانی، بیژن گل افرا، علی اصغر گواهی، فاطمه گوارائی، محمود گرگین، مسعود
 لدنی، احسان مالکی پور، محمد تقی متقی، حسین مجاهد، محسن محقق، نرگس محمدی، نوشین محمدی، سید علی
 محمودی، حسین مدنی، سعید مدنی، ماشاءالله مدیحی، علی مدیحی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، فرید مرجائی،
 مصطفی مسکین، رضا مسموعی، حمیدرضا مسیبیان، ضیا مصباح، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس
 مصلحی، رشید مظفری سردشتی، بدر السادات مفیدی، محمد جواد مظفر، مهدی معتمدی مهر، احمد معصومی، یاسر
 معصومی، مرتضی مقدم، فهیمه ملتی، کاظم ملکی، احمد منتظری، سعید منتظری، قدرت منصوری، خسرو
 منصوریان، کیوان مهرگان، سیمین مخبر، فرزین مخبر، سیدرضا موسوی سعادتلو، سیدعلی اکبر موسوی خوئینی،
 یوسف مولائی، عبدالله مومنی، علی مومنی، محمود مومنی، امیر میرخانی، وحید میرزاده، فرشته ناصرگیوه چی، حسن
 نراقی، محمود نعیم پور، احمد نعمت زاده، جعفر نقمی، امیر نکوفر، محمد تقی نکوفر، علی نکونسبتی، سید حمید
 نوحی، بهرام نمازی، امیر حسین نوربخش، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، حسین نوری زاده، غلامرضا
 نیک صفت، احمد هادوی، هادی هادی زاده یزدی، محمد هاشمی، ناصر هاشمی، بهاره هدایت، خلیل هراتی، علیرضا
 هندی، احسان هوشمند، مراد همتی، اکبر والی، رسول ورپایی، منصور وفا، علی وفقی، باقر ولی بیک، جلیل ولی
 بیک، رحیم یاور، علی فرید یحیایی، میر محمود یگانلی، حنیف یزدانی‌پور، کاظم یزدی، **ابراهیم یزدی**، حسن یوسفی
 اشکوری، حسن یوسفیان آرانی.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!